

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

فرایند قدرت گیری رضاخان با رویکرد نهادگرایی^۱

علی جعفری^۲

مرتضی دهقان نژاد^۳

فریدون اله یاری^۴

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۱۷

چکیده

این مقاله در تلاش است با رویکردی تاریخی- تحلیلی و بر اساس نظریه نهادگرایی (که در آن به نقش و اهمیت نهادها و تأثیرگذاری متقابل نهادها و افراد بر روی همدیگر برای رسیدن به هدفی خاص پرداخته می شود) به تحلیل و تبیین چگونگی فرایند قدرت گیری رضاخان از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش با کمک نهادهای مهم و تأثیرگذار مانند قشون، مجلس و احزاب سیاسی، با توجه به اوضاع نامساعد و متشنج سیاسی- اقتصادی قاجاریه، براساس منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی بپردازد. بر این اساس پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به سؤالات ذیل است:

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2017.3092.

۲. مجلس پژوه، دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان؛ dajivand@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

اولاً ناکارآمدی نهادها و اوضاع ایران قبل از ظهور رضاخان تا چه حدی

در قدرت‌گیری رضاخان تأثیر داشتند؟

ثانیاً در قدرت‌گیری رضاخان نهادها چه نقش و عملکردی داشتند؟

در پاسخ به این سؤالات باید به ترتیب گفت: اولاً به نظر می‌رسد عدم کارایی مجالس مشروطه، تغییر بی‌درپی کابینه‌ها و نبود دولت مرکزی توانمند قبل از ظهور رضاخان در فرایند قدرت‌گیری وی نقش مهمی داشته‌اند.

ثانیاً به نظر می‌رسد پس از کودتای ۱۲۹۹ش، رضاخان با کمک و تقویت نهادهایی همچون قشون، احزاب و مجالس چهارم و پنجم شورای ملی توانست به اوج قدرت برسد و حکومت قاجاریه را طی فرایندی سرنگون نماید.

کلیدواژگان: رضاخان، مجلس، احزاب، قشون، نهادگرایی.

مقدمه

هم‌زمان با روی کار آمدن احمد شاه، وضعیت حکومت قاجاریه به نحوی بود که نه توان مقابله و ایستادگی در برابر یورش‌های همه‌جانبه سیاسی، نظامی و اقتصادی غرب را داشت و نه قدرت برخورد با ستیزه‌ها و چالش‌های مختلف داخلی. لذا در عصر احمد شاه قاجار شیرازه کشور بیش از گذشته به علت جنگ جهانی اول، قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بین روس و انگلیس و قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۹۱۹م، از هم پاشیده شد. رضاخان که از نزدیک نظاره‌گر اوضاع متشیخ و رو به ضعف قاجاریه بود با کمک انگلیسی‌ها توانست هوشمندانه و با سیاست خاصی برای کسب قدرت وارد کارزار با دربار و دیگر قدرت‌های پراکنده در کشور شود. وی در یک کودتای نرم با همراهی سید ضیاء و انگلیسی‌ها توانست به راحتی قدرت را قبضه کند و از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش در طی یک فرایندی پنج ساله با در اختیار گرفتن ارتش و نفوذ در مجلس و به کمک احزاب وابسته به خویش، پس از ۱۳۴ سال به حکومت قاجاریه پایان دهد و سلسله پهلوی را تأسیس نماید. در واقع ظهور رضاخان در عرصه سیاسی ایران و تصدی مقام سلطنت توسط وی نه اتفاقی

بود و نه صرفاً خواست یک قدرت خارجی، بلکه نقش نخبگان و نهادهای سیاسی و اصولاً نیاز به استقرار یک حکومت مرکزی قوی به عنوان ضرورت تاریخی در فرایند قدرت گیری رضاخان در اواخر عصر قاجاریه بسیار مهم و اثرگذار می‌باشد. در رابطه با پیشینه تحقیق نیز باید گفت به رغم مقالات متعددی که راجع به رضاخان به رشته تحریر درآمده ولی تاکنون نوشتار مستقلی درباره قدرت گیری رضاخان با رویکرد نهادگرایی نگاشته نشده است. بر این مبنا سعی شده است براساس رویکرد نهادگرایی سیر قدرت گیری رضاخان که از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش. به طول انجامید مورد واکاوی قرار گیرد.

چارچوب نظری

در ابتدای این مبحث بیان چارچوب نظری ضروری به نظر می‌رسد لذا برای فهم بهتر پژوهش، تعریفی از نهادگرایی و ویژگی‌های آن ارائه داده می‌شود. نورث^۱ از پیشگامان نهادگرایی در تعریفی جامع از آن می‌گوید: «نهادها قراردادهای ابداع شده انسان هستند که کنش متقابل انسانی را ساختارمند می‌کنند. آنها از قوانین رسمی (قواعد، قوانین، قانون اساسی)، قوانین غیررسمی (ارزش‌های رفتاری، عرف، قوانین برخورد تحمیل شده رفتار) و خصوصیات اجرایی آنها تشکیل شده‌اند» (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۰). بدین ترتیب نهادها فرایندی هستند که به صورت رسمی و یا غیررسمی رفتار کارگزاران را شکل می‌دهند و بر اندیشه و برنامه آن‌ها تأثیر می‌گذارند (آب‌نیک، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۱).

کسانی که به نظریه نهادگرایی اعتقاد دارند به دو گروه نهادگرایان قدیم و نهادگرایان نوین یا جدید تقسیم می‌شوند: نهادگرایان سنتی یا قدیم بر قواعد رویه‌ها و عملکرد سازمان‌های رسمی حکومت تمرکز می‌نمایند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۸۵؛ فاینر، ۱۹۷۲: ۹) ولی نهادگرایان جدید بر جایگاه مستقل برای نهادهای سیاسی تأکید می‌کنند و این نوع نهادگرایی با مارش و اولسن^۲ شناخته شده است. آنها بر نقش فرد در انتخاب سیاسی تأکید می‌کردند و تمایل داشتند که به طور گسترده فرد را یک بازیگر مستقل و عقلانی سازند. نهادگرایی جدید دارای رهیافت‌های گوناگونی می‌باشد که شامل نهادگرایی انجمنی،

1. North
2. Olsen

نهادگرایی هنجاری، نهادگرایی تجربی، نهادگرایی جامعه‌شناختی، نهادگرایی بین‌المللی، نهادگرایی تاریخی و نهادگرایی انتخاب عقلانی می‌باشند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۱۴۲-۱۴۱). در ذیل رهیافت‌های نهادی نوین که در رابطه با فرایند قدرت‌گیری رضاخان نقش اساسی دارند مورد واکاوی قرار می‌گیرند.

نهادگرایی هنجاری: در این رهیافت آنچه بیشتر جالب توجه و مهم است آن‌که چگونه افراد نه در موقعیت‌های کنترل رسمی، می‌توانند در درون یک نهاد، شروع به تحمل تغییرات کنند. دگرگونی‌های بنیادین نهادهای اجتماعی و قانونی فقط به سادگی از طریق انجام‌ندادن و اجابت‌نکردن بسیاری از قواعد در نظم سیاسی موجود تحقق می‌یابد (پیترز، ۱۳۸۶: ۶۸-۶۷). رهبری از طریق تلاش افراد، تا حدودی حالت یک طرفه‌ای برای ایجاد تغییر در درون نهاد به وجود می‌آورد. در این مورد باید به ظرفیت فرد در نقش اسمی رهبری به‌ویژه در یک نهاد بزرگ اشاره کرد یا به قابلیت‌های استثنایی شخصی وی برای ایجاد تغییرات نهادی. بنابراین به گفته پیترز^۱ پیوند نهاد و افراد می‌تواند از طریق تغییر افراد که برای نهادها استخدام می‌شوند به دست آید (پیترز، ۱۳۶۸: ۶۸).

نهادگرایی انتخاب عقلانی: در این روش افراد بازیگر، محوری در فرایند سیاسی‌اند و این افراد به صورت عقلانی عمل می‌کنند تا مطلوبیت شخصی خویش را به حداکثر برسانند. بنابراین در این دیدگاه، نهادها تجمع متراکمی از قواعد هستند که رفتار فردی را شکل می‌بخشند اما افراد نسبت به این مشوق‌ها و محدودیت‌های وضع شده توسط آن قواعد به صورت عقلانی واکنش نشان می‌دهند (پیترز، ۱۳۸۶: ۸۵). از نگاه نهادگرایی، انتخاب عقلانی افراد را در درون نهادها می‌توان توصیف کرد که بازیگران سیاسی در تلاش برای سودمند ساختن نهادها برای ارضای هدف‌های فردی خویش هستند. برای مثال پیترز به نقل از ویلیام نيسکانن می‌گوید: «رهبران سازمان‌های بوروکراتیک در حکومت، از موقعیت‌های خویش برای به حداکثر رساندن سودمندی خود، اغلب از ابزارهایی چون تخصیص بودجه‌های بیشتر به پرسنل تحت نظارت خویش استفاده می‌کنند (پیترز، ۱۳۸۶: ۹۱).

1. Pitzer

نهادگرایی تاریخی: یکی دیگر از رویکردهای مسلط در زمینه نهادها، نهادگرایی تاریخی می‌باشد که اولین نسخه از نهادگرایی نوین می‌باشد که در علوم سیاسی پدیدار شد. در نهادگرایی تاریخی مفاهیمی همچون بزنگاه، افق زمان، وابستگی به مسیر و بازخورد مثبت باید مورد تحلیل و تبیین قرار گیرند.

بزنگاه: شوک‌های بزرگ و خارجی معمولاً بزنگاه‌های مهم تلقی می‌شوند. در این ادبیات رخدادهای مهم نظیر جنگ یا بحران اقتصادی، تسریع‌کننده تغییرات نهادی ماندگار به حساب می‌آیند. باید توجه داشت تبیین تغییر در چنین برهه‌هایی معمولاً منحصر به فرد و موضعی است (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۲۸). در این میان یکی از انواع تغییرات نهادی که در یک بزنگاه ویژه رخ می‌دهد، تغییری است که ایزنشتاید آن را «الگوی یکپارچه‌ساز تغییر می‌نامند» که نمونه آن شورش دودمانی و سلسله‌ای است که منجر به سقوط دولت قبلی و جایگزینی نهادهای سیاسی دیگر و احتمالاً بخش نمادین تازه‌ای برای نظم سیاسی می‌شود (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۱۴۳-۱۴۲).

فرایند بازخورد مثبت و وابستگی به مسیر: فرایند بازخورد مثبت دارای خصایص زیادی از جمله پیش‌بینی ناپذیری، انعطاف ناپذیری، فراموش ناپذیری و ناکارآمدی بالقوه مسیر می‌باشد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۴). پویایی بازخورد مثبت دو عنصر اساسی دارد که حس تحلیلگران وابستگی به مسیر را شکل می‌دهد: اول این پویایی را نشان می‌دهد که چگونه در برخی از بسترهای اجتماعی هزینه دست کشیدن از یک گزینه و روی آوردن به گزینه دیگر در طول زمان به طرز آشکاری افزایش می‌یابد، دوم این که پویایی عامل توجه به مقولات زمان‌بندی و توالی است و لحظات شکل‌گیری و بزنگاه‌ها را از دوره‌هایی که مسیر همگرایی یکدیگرند، تقویت و جدا می‌سازد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۴۷-۴۶). سیول^۱ مفهوم وابستگی به مسیر را بدین معنا می‌داند: «هر آنچه در زمان قبل تری رخ می‌دهد رخدادهای ممکن در زنجیره‌ای از رخدادهای تحت تأثیر قرار می‌دهد که بعداً اتفاق می‌افتد» (سیول، ۱۹۹۶: ۲۶۳-۲۶۲). هاکر^۲ نیز معتقد است: «وابستگی به مسیر ناظر بر پیدایش مسیرهایی

1. Swell
2. Hacker

است که ماهیتاً بازگشت از آنها دشوار است (هاکر، ۲۰۰۲: ۲۴). در تأیید گفته‌ها کر باید توجه داشت زمانی که برنامه حکومتی یا سازمانی روی یک مسیر حرکت داده می‌شود تمایل جبری برای ادامه یافتن به وجود می‌آید (پیترز، ۱۳۸۶: ۱۱۹).

افق زمانی: بسیاری از نتایج تصمیم‌های سیاسی خصوصاً مداخلات سیاست‌گذارانه پیچیده یا اصلاحات نهادی اساسی، تنها در درازمدت نتیجه می‌دهد ولی کنشگران سیاسی و بالأخص سیاستمداران، غالباً به پیامدهای کوتاه‌مدت اقدامات خود علاقه دارند لذا معمولاً تأثیرات درازمدت از نظر آنان به حساب نمی‌آید (پیرسون، ۱۳۹۳: ۸۲). به گفته تیلی^۱ در یک توالی زمان وقوع رخدادها بر چگونگی آنها مؤثر است (تیلی، ۱۹۸۴: ۱۴). براساس این قاعده، دیرزمانی است که محققان بزرگ تأکید دارند نظم زمانی ممکن است عنصر مهمی در تبیین باشد چنان که نظم زمانی رخدادها یا فرایندها تأثیر مهمی در نتیجه دارد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

عملکرد نهادهای قاجار قبل از ظهور رضاخان

پس از قرن‌ها در اواسط دوره قاجاریه برای نخستین بار ساختار سیاسی - اجتماعی کشور دچار تغییرات اساسی گشت. در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار مشروطه‌خواهان یعنی سه گروه روحانیت، بازاریان و روشنفکران با یک ائتلاف ناهمگون با اندیشه و اهداف متفاوت، معترض به وضع کشور، مخالف استبداد، نفوذ خارجی، هرج و مرج، بی‌قانونی، بی‌ثباتی و فساد سیاسی و اداری گردیدند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۱۳۷). علی‌رغم این که جنبش مشروطه نوعی حکومت پارلمانی تصنعی بدون پایه‌ریزی یا رهبری واقعی را به وجود آورد، اما هیچ‌گونه نظام منسجم حزبی (در قیاس با مثلاً حزب کنگره در هند) یا شخصیت برجسته و مستقلی را پدید نیاورد. سیاستمداران انگشت‌شماری نیز که پیروانی داشتند معمولاً جرأت نمی‌کردند روی پای خود بایستند و اغلب متکی به حمایت خارجی بودند (غنی، ۱۳۷۸: ۳۹-۴۰). احزاب و انجمن‌های بی‌شمار سیاسی هم که برای ترویج اندیشه مشروطه‌خواهی در ایران به عنوان نهادهایی نوپا به منصفه ظهور رسیدند، به دلیل ضعف بنیان‌های دموکراتیک اغلب نه بر مدار منافع ملی بلکه بر محور روابط خصوصی و

1. Tilly

غیررسمی گروهی می‌چرخیدند و در مجموع اکثریت احزاب و فراکسیون‌های مجلس مشروطه را مصلحت‌گرایانی بی‌محابا تشکیل می‌دادند که گفتارشان با کردارشان هماهنگ نبود (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۴۹). ویلسون از مستشارانی که مقارن با مشروطه از نزدیک شاهد رفتار و عملکرد نهاد تازه‌تأسیس مجلس بود، پیش‌بینی می‌کرد مجلس شورای ملی در ایران شکل نمی‌گیرد زیرا «هنوز در زمینه‌های اجتماعی و سنن ایران ریشه نداشتند» است. سلسله قاجار و یا سلسله‌های دیگر سرانجام ناگزیر به اضمحلال و انحلال این نظام و مجلس شورای ملی خواهند بود و بار دیگر دیکتاتوری بر ایران حاکم خواهد شد» (ویلسون، ۱۳۹۴: ۳۴).

با این اوضاع، مجالس اول تا چهارم مشروطه هر کدام به نوعی نتوانستند کارایی مثبت داشته باشند، به نحوی که مجلس اول مشروطه که در تاریخ سیاسی معاصر ایران دارای جایگاه خاصی می‌باشد به خاطر به توب بستن آن توسط محمدعلی شاه قاجار بسیار زود سقوط نمود و نتوانست فرصتی برای اصلاح و نهادسازی در کشور داشته باشد (خدیری‌زاده، ۱۳۹۰: ۸۷). مجلس دوم نیز با اولتیماتوم روسیه منحل شد که با انحلال مجلس دوم (محرم ۱۳۳۰ ه.ق) فضای اختناق آمیزی بر کشور حاکم شد و از فعالیت نهاد نوپایی مانند حزب به خاطر تبعید و بازداشت بسیاری از راجل سیاسی جلوگیری به عمل آمد (شجعی، ۱۳۸۳: ۲۰۲/۴). در فاصله بین انحلال مجلس دوم تا افتتاح مجلس سوم فترتی سه ساله بر کشور حاکم گردید و زمام امور کشور به دست دیوان‌سالاران طرفدار نهاد سلطنت قرار گرفت که نه تنها اعتقادی به توسعه سیاسی نداشتند بلکه تنها راه‌هایی کشور از بحران‌های موجود را توقف فعالیت احزاب سیاسی می‌دانستند (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۷/۱۴۷۹). سرانجام با توافق دول خارجی و نیروهای داخلی، مجلس سوم آغاز به کار کرد ولی به دلیل تقارن آن با جنگ جهانی اول، پس از مدتی تعطیل گردید^۱ (اتحادیه، ۱۳۷۱: ۱۷۱).

در رابطه با وضعیت نابسامان کابینه‌ها قبل از ظهور رضاخان نیز باید گفت که از زمان صدور فرمان مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ ش، درست ۵۱ کابینه با در نظر گرفتن کابینه‌های ترمیمی به زمامداری رسیدند که جز در مواردی اندک، بیشترشان در نهایت بی‌ثباتی و نیز

۱. برای اطلاعات بیشتر راجع به مشروطه، عملکرد مجالس و کابینه‌ها به کتاب تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی، تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت مهدی ملک‌زاده مراجعه شود.

سردرگمی، به قصد اجرای اهداف نظام نوین و برآوردن خواسته‌های جنبش مردمی مشروطه، با برنامه و بی‌برنامه وارد کار شدند ولی همگی با موانع و دشواری‌های کم‌وبیش یکسان و گاهی هم ویژه مواجه شدند (پورآرین، ۱۳۸۵: ۵۳۵). کابینه‌ها تقریباً زمان کوتاهی و بین ۱ تا ۶ ماه بیشتر دوام نمی‌آوردند که این آمار خود به‌روشنی وضعیت نابسامان و عدم ثبات دولت‌های عصر مشروطه را به تصویر می‌کشد. شمار رئیس‌الوزراهایی که از ۶ تا ۱۲ ماه اداره امور مملکت را در دست داشته‌اند، بسیار اندک است. در میان تمام کابینه‌های عصر مشروطه تنها از ۲ دولت با عمری بالاتر از یک سال می‌توان نام برد (شجیعی، ۱۳۸۳: ۲۵/۳). با این تفاسیر هیچ کدام از رئیس‌الوزراها و اعضای هیئت دولت نتوانستند عملاً کاری از پیش ببرند. در مجموع علل ناپایداری کابینه‌ها را می‌توان چنین برشمرد: مشکلات مالی، مخالفت روزافزون احزاب و نمایندگان مجلس شورای ملی با کابینه‌ها از سویی و اختلاف نظر مقامات با شاه قاجار بر سر انتخاب اعضای دولت از سوی دیگر و مهم‌تر از آن اعمال نفوذ دولت‌های بیگانه یعنی روسیه و انگلیس به‌طور مستقیم و غیرمستقیم.

علاوه بر عملکرد ناموفق نهادها باید توجه داشت که برطبق نظریه نهادگرایی شوک‌های بزرگ و خارجی نیز معمولاً از بزنگاه‌های مهم تلقی می‌شوند (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۲۸). لذا وقوع جنگ جهانی اول به‌عنوان یک شوک بزرگ خارجی نیز به‌انحاء مختلف موجبات پریشانی و سردرگمی بیشتر قاجاریه شد و به‌ناکارآمدی اداری، هرج‌ومرج، ناامنی و پراکندگی و بی‌ثباتی در ایران بیش از گذشته دامن زد (سپهر، ۱۳۳۶: ۸۹). تأثیر جنگ جهانی اول بر ایران به حدی زیاد بود که همه گروه‌های سیاسی کشور مأیوس از آتیه و اصلاح امور در انتظار یک رستاخیز و خروج یک رهبر آهنین پنجه، به سر می‌بردند که «جان‌فوران» اذعان دارد ریشه‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، و روی کار آمدن رضاشاه را باید در این مسئله جست (فوران، ۱۳۷۷: ۲۹۶). همچنین به اعتقاد ویرت فن بلوشر^۱ (که از زمان قتل ناصرالدین شاه تا روی کار آمدن رضاشاه از نزدیک شاهد فضای سیاسی کشور بود) عدم کارایی نهادها به علت نوپا بودن گفتمان مشروطیت و عدم تعریف آن برای جناح‌های سیاسی، احزاب، مطبوعات بستر ذهنی و عینی را برای وجود شخص نیرومندی مانند رضاخان فراهم نمود که درست سر بزنگاه ظهور کرد (بلوشر، ۱۳۶۳: ۱۴۹).

نقش نهادها در فرایند قدرت‌گیری رضاخان

همان‌طور که در مطالب فوق اشاره شد نهادهای مجلس، احزاب، قشون و به‌ویژه احمدشاه قاجار تا قبل از ظهور رضاخان به دلایل گوناگونی اثربخشی و کارایی چندانی نداشتند و این مسئله بهترین فرصت را در اختیار رضاخان که از سال ۱۲۹۹ ش وارد عرصه رقابت با احمدشاه قاجار برای قدرت‌گیری شده بود، قرار داد. در ادامه پژوهش مشخص می‌گردد که رضاخان به عنوان منجی حل مشکلات و موانع پیش‌رو، چگونه سر بزنگاه با عملکرد و اقداماتش نهادها را تحت تأثیر قرار داد.

الف) نقش قشون در قدرت‌گیری رضاخان

نظامیان به عنوان قدیمی‌ترین و بااهمیت‌ترین و تأثیرگذارترین نهاد در یک‌صد سال اخیر ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای در روند تحولات سیاسی داشته‌اند و با وجودی که وظیفه نظامیان قانوناً دفاع از کشور در برابر تهدیدات خارجی و حفظ نظم و امنیت داخلی است، ولی در تاریخ سیاسی یک قرن اخیر ایران شاهد دخالت مستقیم و غیرمستقیم نظامیان در شئون مختلف جامعه به‌ویژه حفظ یا تغییر سلطنت هستیم (ازغندی، ۱۳۷۶: ۶۶-۶۵). بدین جهت حکومت‌هایی که تنها دارای نهادهای سیاسی محدودی مانند مجلس و دیوان‌سالاری متمرکز هستند نمی‌توانند خود را با دگرگونی‌های محیطی تطبیق دهند، لذا یک نیروی ورای قانون اساسی، یعنی نیروی نظامی، در سیاست مداخله کرده و از یک نهاد برای مشروعیت‌بخشیدن به خویش استفاده می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۳۳). رضاخان که فردی گمنام و بدون پیشینه سیاسی بود در ۱۲۹۹ ش. از طریق همین نیروی نظامی و دگرگونی‌های به‌وجودآمده در عصر مشروطه وارد کارزار سیاست شد و در یک فرایند کوتاه‌مدت به قدرت مطلقه تبدیل گشت.

با وجود پیروزی رضاخان در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. و گرفتن لقب سردار سپه از احمد شاه قاجار در دوره فترت بین مجلس سوم و چهارم به علت اوضاع آشفته ایران و نبود شرایط و زمان مناسب، دامنه مشروعیت اقدام رضاخان در حدی نبود که بتواند حکومت قاجاریه را خلع کند (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۱۰). براین اساس رضاخان بسیار با احتیاط در برابر نهاد دربار عمل کرد و حتی پس از سقوط کابینه کوتاه‌مدت سید ضیاء، عده‌ای رضاخان را

فرد مناسبی برای پست رئیس‌الوزاری می‌دانستند اما خود وی به دلیل فقدان شرایط زمانی مناسب برای نفوذ در نهاد دربار، از پذیرش آن خودداری نمود (رمضانی، ۱۳۸۶: ۵۷).

برطبق نظریه نهادگرایی، رهبران در مواقع حساس از موقعیت‌های خویش برای به حداکثر رساندن سودمندی خود، اغلب از ابزارهایی چون تخصیص بودجه‌های بیشتر به پرسنل تحت نظارت خویش استفاده می‌کنند (پیترز، ۱۳۸۶: ۹۱) و دقیقاً بر همین اساس رضاخان که موجودیت سیاسی خود را مدیون نظامیان می‌دانست، بر ارتش تکیه کرده و تقویت نیروی نظامی و حفظ وفاداری آنها را مقدم‌ترین وظیفه خویش می‌پنداشت (خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۴۵). همچنان که بنابر گفته ماکیاولی «بنیاد اصلی همه دولت‌ها، قوانین خوب و ارتش‌های شایسته است؛ ارتش خوب حتی مهم‌تر از قوانین خوب است زیرا وجود قوانین نیکو بدون ارتش شایسته امکان‌پذیر نیست، اما اگر ارتش خوب باشد قوانین ناگزیر خوب است» (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۶۷). رضاخان با پی‌بردن به نقش و اهمیت قشون، توانست در کابینه‌های سید ضیاء و قوام‌السلطنه بیشترین بودجه کشور را به نیروی نظامی تحت فرمان خویش اختصاص دهد و علی‌رغم اینکه بودجه سالانه کشور با کسری نزدیک سه و نیم میلیون تومان روبه‌رو بود و حقوق معوقه معلمین بیش از شش ماه پرداخت نشده بود، رضاخان با هر وسیله‌ای نزدیک به نیمی از بودجه دولت را به هزینه‌های وزارت جنگ، که تحت امرش بود، اختصاص داد (ملکی، ۱۳۷۷: ۱۷۱؛ مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم: جلسه ۵۴ و ۹۷).

رضاخان که از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. به بعد نیروهای نظامی تحت امرش را برای قدرت‌گیری بیشتر در صحنه‌های مختلف وارد نمود، پس از سرکوب جنبش گیلان و خراسان، قزاق‌های تحت فرمان وی بر آن مناطق حکمفرما شدند و به هیچ روی از رئیس‌الوزراء قوام‌السلطنه، که جانشین سید ضیاء شده بود، فرمان نمی‌بردند و فقط مطیع اوامر رضاخان بودند چنان‌که امیرپنجه رئیس قزاق‌های اعزامی به مشهد آشکارا به قوام‌السلطنه اعلام کرد او فقط مجری دستورات سردار سپه خواهد بود و لاغیر (میرزا صالح، ۱۳۷۰: ۱۸۲، ۱۸۹). پس از آن با موفقیت رضاخان در مطیع‌ساختن قشقایی‌ها در فارس، به اطاعت در آوردن بختیاری‌ها در نواحی مرکزی و جنوب غربی ایران و مهار عشایر و قبایل در دیگر مناطق کشور، وی طبق نقشه‌ای حساب‌شده توانست آرام آرام افسران ارشد

قزاقخانه را به بهانه تأمین امنیت عمومی در استان‌ها به پست‌های حساس بگمارد و حتی کار به جایی رسید که رضاخان ادارات مالیات غیرمستقیم و خالصجات را ضمیمه وزارت جنگ نمود و دستور داد درآمدهای آن دو اداره مستقیماً به حساب وزارت جنگ واریز شود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

رضاخان در نیمه آذر ماه ۱۳۰۰ ش پس از سخنرانی در حضور ژاندارم‌ها و تأکید بر لزوم تشکیل قشون متحدالشکل، کلنل کلروپ را از ریاست ژاندارمری منفصل و خود شخصاً ریاست آن را برعهده گرفت و کفالتش را برعهده کلنل عزیزالله خان ضرغامی گذاشت (مکی، ۱۳۶۱: ۵۵۶/۱). کمیسونی را نیز مأمور رسیدگی به ساختار آینده قشون نمود. این کمیسیون مرتب نتایج کار خود را به وی اعلام می‌کرد که سرانجام در دی ماه ۱۳۰۰ ش برای انسجام و هماهنگی بیشتر نظامیان، قشونی مبتنی بر پنج لشکر، که سرفرماندهی آن در تهران بود، ایجاد شد (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۰۱). همچنین رضاخان برای تحت امر درآوردن نظمیۀ در ۱۵ مرداد ۱۳۰۰ ش با انتقال تعدادی از افسران قزاق به کلانتری‌ها و انتقال تعدادی از ژاندارم‌های جوان به قزاقخانه، زمینه نفوذ خویش را در شهربانی نیز هموار ساخت (مکی، ۱۳۶۱: ۴۹۷/۱).

رضاخان که از هر فرصتی به نحو احسن به سود خویش بهره می‌برد، در فترت بین سقوط کابینه اول قوام تا معرفی کابینه مشیرالدوله انبار غلّه دولتی را که تا این زمان تحت نظر وزارت مالیه بود به وزارت جنگ ضمیمه نمود (بهار، ۱۳۷۱: ۱۸۳/۱). این اقدام از یک سو موجب تقویت قشون و نظامیان و از سوی دیگر باعث اعمال نفوذ بر مردم و شاه شد. مقارن با کابینه مشیرالدوله، ابوالقاسم لاهوتی در بهمن ۱۳۰۰ ش در آذربایجان با گردآوری عده‌ای از افسران ژاندارمری، که مخالف ادغام نیروی ژاندارم در قوه قزاق تحت فرمان رضاخان بودند، به همراه افراد باقی مانده از نهضت خیابانی به جنگ با نیروهای رضاخان برخاست (آبادیان، ۱۳۸۹: ۱۲۱). ولی نیروهای لاهوتی در اندک زمانی توسط قوای اعزامی رضاخان، شکست خوردند و به قول مستوفی کودتای لاهوتی هیچ نتیجه‌ای نداشت جز اینکه سردار سپه را در بهانه‌هایش برای ادغام ژاندارمری در وزارت جنگ موجه‌تر جلوه داد (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳۷۳/۳). رضاخان با سرکوب لاهوتی و سپس خواباندن شورش اسماعیل

آقا (سیمیتقو)، که از چند سال قبل دست به تحرکاتی علیه حکومت مرکزی زده بود و در واقع شاه بی‌تاج و تخت منطقه شمال غرب کشور بود (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/۵۲۰-۵۱۷؛ هدایت، ۱۳۴۳: ۳۵۱) توانست انسجام بیشتری بین قشون ایجاد کرده آن را به مثابه نهادی تأثیرگذار در خدمت خویش قرار دهد و در بین قوای قزاق به عنوان شخصیتی پرنفوذ و کارزماتیک شناخته شود.

ب) نقش مجلس چهارم و احزاب آن در فرایند قدرت‌گیری رضاخان

رضاخان (سردارسپه) که در خزان دودمان قاجاریه شکفته شد با تصدی وزیر جنگ کابینه سید ضیاء با تاکنیک‌های مخصوص به خود در افقی مشخص گام به گام به مسیر خود ادامه داد و به قول ماکیاولی^۱ شیوه کردار خویش را با سرشت زمانه سازگار کرد. مقارن با مجلس چهارم از زمان سقوط کابینه سید ضیاء تا موقع انتصاب رضاخان به رئیس‌الوزاری، پنج کابینه مسئولیت اداره ایران را برعهده داشتند (کابینه اول قوام ۷ ماه، کابینه مشیرالدوله ۵ ماه، کابینه دوم قوام ۸ ماه، کابینه مستوفی‌الممالک ۵ ماه و کابینه مشیرالدوله ۵ ماه) و سردارسپه در همه این کابینه‌ها که حدود دو سال و نیم به طول انجامید، وزیر جنگ بود. البته در این مقطع تاریخی نمی‌توان خارج از قلمرو قدرت رضاخان برای نهادهای رسمی و غیررسمی کشور جایگاهی قابل‌گردید، با این حال وی با اقدامات بموقع پایه‌های قدرت مطلق خود را در بین نهادهای ارتش و مجلس تحکیم بخشید (شفیعی، ۱۳۸۹: ۱۶۶).

مجلس چهارم شورای ملی که نقش زیادی در توسعه تدریجی قدرت رضاخان و مهیا شدن شرایط برای حضور مقتدرانه وی داشت، پس از افتتاح توسط احمد شاه قاجار در اول تیرماه ۱۳۰۰ ه.ش/۱۹۲۱م، از نظر گرایش‌های سیاسی به چندین جناح تقسیم شده بود. دو جناحی که بیشترین تعداد و تأثیرگذاری را بر مسائل داشتند سوسیالیست‌ها و اعتدالیون بودند. گروهی که در مجلس سوم خود را دموکرات‌ها می‌خواندند اکنون به نام سوسیالیست‌ها دور هم گرد آمدند و به‌طور تقریبی ۲۹ نفر بودند که به رهبری سلیمان میرزا اسکندری و محمدصادق طباطبایی خواستار حکومت مرکزی قوی بودند (غنی، ۱۳۷۸: ۲۵۲-۲۵۱).

جناح عمده دیگر که تقریباً به ۳۲ نفر می‌رسید حزب اصلاح‌طلبان، وارث حزب اعتدالیون پیشین بودند که به خاطر منافع خویش از تمرکز سیاسی که هدف رضاخان و سوسیالیست‌های طرفدارش بود، گریزان و بیشتر تمایل به پراکندگی قدرت داشتند. رهبری این حزب را روحانیون برجسته مانند مدرس، تجار ثروتمند و اشراف زمیندار برعهده داشتند. محافظه‌کاران زمیندار به علت تغییر قانون انتخابات در مجلس سوم (که با اعطای حق رأی به همه مردان، از جمله روستاییان، ناخواسته موجب شد کار به دست رجال کهنه کار و زمینداران طرفدار نهاد سلطنت بیفتد) توانستند اکثریت مجلس چهارم را به دست آورند (بهار، ۱۳۷۱: ۱/۳۰۶). پیدایش احزاب اصلاح‌طلب (اعتدالیون سابق) و سوسیال (دموکرات پیشین) در مجلس چهارم شورای ملی جنبه طبیعی نداشت و ایجاد هر کدام به عوامل بیرونی و درونی و انگیزه‌های خاصی بستگی داشت. این دو حزب را انقلاب مشروطه به وجود نیامد بلکه یکی به واسطه انفعال در برابر حوادث آن ایام و یکی تحت تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به وجود آمد (بهار، ۱۳۷۱: ۱/۱۳۲).

در مجلس چهارم شورای ملی نمایندگان در برابر فرایند قدرت‌گیری رضاخان، دارای تفکرات و گرایش‌های متفاوتی بودند: برخی مانند سلیمان میرزا و سردار معظم (تیمورتاش) از نمایندگان گروه اقلیت مجلس به علت موفقیت‌ها و اقدامات رضاخان در برقراری امنیت در کشور از طرح‌ها و لوایح وی مانند اعزام ۶۰ نفر محصل به فرانسه برای تعلیمات نظامی و دادن بودجه بیشتر به وزارت جنگ، به هر طریق ممکن حمایت‌های ویژه می‌نمودند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم: جلسه ۹۷). در برابر گروه اقلیت مجلس که به هر بهانه‌ای در حال خدمت‌کردن به رضاخان و خواستار حکومت مرکزی قوی بودند، برخی نمایندگان که اکثریت مجلس چهارم شورای ملی را تشکیل می‌دادند در برابر اقدامات قدرت‌طلبانه رضاخان ایستادند و به هر طریقی می‌خواستند وی را از میدان به در کنند، چنان‌که رئیس‌الوزراء قوام‌السلطنه، در کابینه دوم خود لایحه قانونی محاکمه وزراء را در ۱۳۱ ماده تنظیم و در تاریخ ۷ آبان ۱۳۰۱ به مجلس ارائه نمود (مروارید، ۱۳۷۷: ۳۶۵/۱) تا از طریق این قانون و با کمک نمایندگان حامی خویش مانند مدرس، که دارای نفوذ فراوانی بودند، جلوی قدرت روزافزون رضاخان را بگیرند ولی این لایحه همانند

بسیاری اقدامات دیگر به نتیجه نرسید. باید توجه داشت حتی نمایندگان اکثریت مجلس چهارم شورای ملی مانند معتمدالتجار نماینده تبریز و مدرس، به دلیل خودسری‌ها و دخالت‌های رضاخان در امور مالیه، خواستار برکناری وی از کابینه دوم قوام شدند (هدایت، ۱۳۴۳: ۳۵۲). در این میان رضاخان که پشتیبانی مجلس را از دست داده از ترفندی ویژه یعنی استعفا استفاده کرد.

بلافاصله با شنیدن خبر استعفای رضاخان، مقامات نظامی از گیلان، انزلی، لرستان، قزوین و دیگر بخش‌های ایران تلگرام‌هایی به تهران مخابره کردند و خواستار پذیرفته‌نشدن استعفای وی توسط مجلس شدند (بهار، ۱۳۷۱: ۱/۲۳۹). رضاخان با توجه به این که نهاد ارتش را پشت سر خود داشت اکثریت مجلس در برابرش کوتاه آمده و برای اولین بار رضاخان در مقام وزیر جنگ به مجلس چهارم آمد و قول همکاری و پابندی به قانون اساسی و عدم دخالت در وزارت مالیه را به نمایندگان داد. در نتیجه نمایندگان مجلس با باقی ماندن وی در مقام وزارت جنگ موافقت نمودند (هدایت، ۱۳۴۳: ۳۵۲) پس از این اتفاق، او با پی بردن به نقش و اهمیت مجلس، بر آن شد تا با تطمیع و تهدید نمایندگان مجلس را در اختیار بگیرد لذا به نمایندگان مجلس وعده مقام‌های والای دولتی داد و همچنین کسانی مانند داور و تیمورتاش را که افکاری همسو با وی داشتند، برای تشکیل احزاب طرفدار خویش و در اختیار گرفتن مجلس پنجم ترغیب نمود (ملیکف، ۱۳۵۸: ۵۸). رضاخان که با زیرکی از دور نظاره‌گر رفتار دولت و مجلس و چالش‌های مابین آنها بود، با استعفاهای تاکتیکی به این مسئله پی برده بود که نمایندگان به خاطر نداشتن تفکر حزبی پایداری و سست‌عنصر بودن، این قابلیت را دارند که از آنها برای رسیدن به اهدافش بیشترین استفاده و به تعبیری سوءاستفاده را ببرد.

با بازگشت رضاخان و به دست آوردن حامیان جدید در مجلس، کابینه دوم قوام‌السلطنه سقوط نمود. در پی آن در بهمن ۱۳۰۱ش کابینه مستوفی‌الممالک به مجلس معرفی گردید که انتخاب وی از سوی برخی نمایندگان و دربار، از جمله اشتباهاتی بود که سرانجام به عزل احمد شاه انجامید (خواجه‌نوری، ۱۳۶۷: ۴۳). مستوفی‌الممالک پس از پنج ماه رئیس‌الوزاری با استیضاحش توسط مدرس مجبور به استعفا شد و احمدشاه قاجار و

اکثریت نمایندگان به ناچار مشیرالدوله را، که خود از نمایندگان مجلس چهارم و طیف اصلاح طلبان (اعتدالیون سابق) بود، برای بار دوم در ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ ش. به عنوان رئیس الوزراء انتخاب نمودند (آبادیان، ۱۳۸۹: ۲۶۷). باید توجه داشت با وجود آن که رضاخان می توانست پس از مستوفی الممالک با فشار و تهدید به مقام رئیس الوزرای برسد اما صلاح دید فعلاً وارد ماجرا نشود، زیرا اولاً طرفداران او در مجلس زیاد نبودند و اگر در این شرایط به رقابت با مشیرالدوله برمی خاست تنها سران اقلیت سوسیالیست به او رأی می دادند. ثانیاً اعتدالیون و مستقل ها تحت تأثیر مدرس اکثراً به هر کسی به جزء رضاخان رأی می دادند. ثالثاً و از همه مهم تر احمد شاه قاجار که اقتدار رضاخان برایش محرز شده بود به وی هیچ گونه اعتمادی نداشت. مشیرالدوله پس از پنج ماه در اثر تهدیدهای خطرناک سردار سپه استعفا و کابینه اش سقوط کرد (رمضانی، ۱۳۸۶: ۶۹) و طبق پیش بینی های رضاخان، احمد شاه قاجار با نداشتن هیچ مهره و شخص متمیزی بالاچار طی حکمی رضاخان را به سمت رئیس الوزرای منصوب نمود (مدنی، ۱۳۶۹: ۱۹۱/۱). رضاخان که فردی فوق العاده موقعیت شناس بود، ضمن حذف و تبعید رقیب سرسختش قوام السلطنه، که تنها مهره مدرس و احمدشاه در این زمان بود، در زمان فترت بین مجلس چهارم و پنجم، کابینه اول (۴ آبان ۱۳۰۲ ش.) خود را با ترکیبی از سوسیالیست های طرفدارش در مجلس چهارم یعنی سلیمان میرزا، معاضدالسلطنه پیرنیا، امان الله خان اردلان، قاسم صوراسرافیل به همراه افراد لشکری مانند خدایارخان تشکیل داد (ستاره ایران، ۷ آبان ۱۳۰۲، س ۹، ش ۴۷).

ج) نقش مجلس پنجم و احزاب آن در فرایند قدرت گیری رضاخان

در هر حکومتی احزاب سیاسی یکی از بازیگران مسلط و مروجان ارزش های ایدئولوژیک در عرصه سیاسی اند و همچون هر سازمانی می توانند به عنوان نهادی مفهوم سازی شوند (پیترز، ۱۳۸۶: ۲۱۹-۲۱۸). هر گاه حکومت ها دستخوش نابسامانی و بی ثباتی شوند احزاب قادرند با حضور فعال در صحنه سیاسی، آرامش را به جامعه برگردانند و مقامات حکومتی هم از این احزاب برای رسیدن به اهداف و مشروعیت بخشیدن به کارهایشان استفاده می کنند (نوذری، ۱۳۸۱: ۸۷، ۵۵).

در آستانه انتخابات مجلس پنجم شورای ملی همانند ادوار گذشته، فعالیت‌های حزبی دوباره جان گرفت تا جایی که برخی احزاب همسو با اهداف سیاسی رضاخان تأسیس شدند، از جمله آنها «حزب رادیکال» توسط علی‌اکبر داور ایجاد و عده‌ای از اعضای آن به نمایندگی مجلس پنجم رسیدند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۴۹). یکی دیگر از این احزاب جدید که پا به عرصه سیاست نهاد «حزب تجدد» بود. این حزب و جریان سیاسی-اجتماعی هوادار آن، اساساً ساخته و پرداخته محافل نزدیک به رضاخان و به طور مشخص مشاوران فکری و سیاسی او بود. تجددگرایان به علت ناامیدی از نرسیدن نظام مشروطه به اهدافش سعی داشتند به منظور ایجاد دگرگونی‌های اساسی در نهادها و ساختار سیاسی-اجتماعی کشور، ترکیبی تندرو و هوادار اصلاحات در مجلس پدید آورند (کدی، ۱۳۸۱: ۱۴۶). همچنین به علت فضای حاکم بر کشور جمعیت‌های بسیاری چون جمعیت معارف و جمعیت سوسیالیست‌ها پدید آمده و آشکارا مردم را به حمایت و پشتیبانی از رضاخان دعوت می‌کردند (ملیکف، ۱۳۵۸: ۷۷). این گونه احزاب و گروه‌ها اصولاً در امور داخلی مملکت تأثیر فراوانی نداشتند و معمولاً به عنوان وسیله‌ای جهت تأمین منافع شخصی، دسیسه‌گری‌های مختلف و تحریک و فشار در پیشبرد خواسته‌ها بشمار می‌آمدند (ساتن، ۱۳۵۶: ۱۸۸).

با صدور فرمان انتخابات مجلس پنجم شورای ملی، امرای لشکری و نظامیان در تمام مناطق علناً در انتخابات مداخله نموده و نقشی عمده در دستکاری‌های انتخاباتی به سود نامزدهای وابسته به رضاخان بازی کردند.^۱ در تهران کمیته ویژه‌ای به سرکردگی خدایارخان فرمانده لشکر و یکی از دستیاران نزدیک رضاخان تشکیل گردید. وی حزب تازه تأسیس دموکرات مستقل را نیز هدایت می‌کرد که می‌بایست انتخابات را در ایالات کنترل کند (ملیکف، ۱۳۵۸: ۶۶). در نتیجه با دخالت گسترده نظامیان در انتخابات مجلس پنجم شورای ملی، ترکیب سیاسی مجلس به نفع رضاخان تغییر کرد. در این دوره ۶۶ درصد نمایندگان برای اولین بار وارد مجلس شدند که نیمی از نمایندگان این دوره جوان و

۱. برای اطلاعات بیشتر راجع به چگونگی برگزاری انتخابات مجلس پنجم به کتاب «انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد» مراجعه گردد.

کارمندان دولت بودند (مروارید، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۰۲-۴۰۱) و تقریباً همه این‌ها با رضاخان همسو و همفکر بوده و از طریق نیروهای نظامی و سیاسی تحت امر وی به مجلس راه پیدا کردند. بدین ترتیب نیروهای سنتی و طرفدار نهاد سلطنت نتوانستند اکثریت مجلس را به دست بگیرند لذا فرایند قدرت‌گیری رضاخان با این نهادها شتاب بیشتری گرفت.

مجلس پنجم شورای ملی که در دوران رئیس‌الوزرای رضاخان در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ ش. در غیاب احمدشاه قاجار افتتاح گردید از چند جناح تشکیل می‌شد: تدین به عنوان یکی از نواب هیئت رئیسه مجلس، رئیس جناحی بود به نام حزب تجدد که ۳۵ تا ۴۰ نماینده طرفدار داشت. سوسیالیست‌ها که از رضاخان و برنامه جمهوریت او هواداری می‌کردند نیز ۱۲ تا ۱۳ نماینده داشتند. ۱۰ تا ۱۵ نماینده که عضو جناح به‌خصوصی نبودند نیز متمایل به رضاخان بودند ولی ۱۰ تا ۱۲ نماینده مستقل به همراه مدرس رهبر گروه اقلیت مجلس با ۱۲ تا ۱۳ نفر، مخالف سرسخت رضاخان در مجلس پنجم بودند (غنی، ۱۳۷۸: ۳۳۲).

باید توجه داشت در زمان کابینه اول رضاخان مهم‌ترین مسئله‌ای که در دوره پنجم مجلس شورای ملی، احزاب سیاسی و نمایندگان مجلس را به تلاش و فعالیت واداشت موضوع «جمهوریت» بود. رضاخان از زمان کودتای ۱۲۹۹ ش. به دنبال جمهوریت بود و از جمله عواملی که باعث شد پس از کودتا چند سالی از دور نظاره‌گر اوضاع و مترصد فرصت برای اعلام جمهوری و به دست گرفتن کامل قدرت باشد، این بود که مبدا اعلام جمهوری منجر به مخاطرات و بی‌نظمی‌های بیشتری در کشور گردد (غنی، ۱۳۷۸: ۳۲۸). اما پس از چند سال انتظار بالاخره با توجه به جو جمهوری‌خواهی که بر دنیا حاکم شد رضاخان با الگوبرداری از ترکیه برای الغای سلطنت و جمهوری کردن ایران با کمک نهادهای مورد حمایتش، یعنی نمایندگان حزب تجدد و سوسیالیست‌ها به همراه نظامیان، شروع به فعالیت نمود (تبریزیا، ۱۳۷۱: ۲۶۱). در زمان تنظیم لایحه جمهوری، در درون و بیرون مجلس پنجم شورای ملی بین مخالفان و موافقان درگیری و تنش‌های فراوانی رخ داد که با پافشاری و درایت مدرس - نماینده گروه اقلیت مجلس پنجم که صاحب وجهه روحانی و سیاسی بود - و پس از قضیه سیلی زدن به وی توسط احیاءالسلطنه (بهرامی)، احساسات عمومی بر ضد نمایندگان اصلاح طلب تحریک گردید و بسیاری از نمایندگان

اکثریت، از طیف اصلاح‌طلبان جدا شدند و به چند فراکسیون تقسیم گردیدند (اعظام قدسی، ۱۳۴۹: ۲/ ۸-۶۷؛ پور شالچی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). در واقع سیلی بهرامی به مدرس سیلی بزرگی بر جمهوری و خصوصاً سردار سپه بود، چرا که ایشان به دنبال این اتفاق پشتیبانی اکثریت مجلس را در همراهی با خود از دست داد. رضا خان را باید مصداق این اندیشه ماکیاولی دانست که در عین شیر بودن باید روباه‌صفت هم بود (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۸۶)، لذا پس از شکست در قضیه جمهوری خواهی برای کسب وجهه به دیدار علمای قم^۱ رفت ولی با سرزنش آنها مواجه شد اما با انتشار اعلامیه‌ای ضمن اعلام برائت از جمهوری، خود را خادم حجج و شریعت مقدس اسلام دانست و به بهانه خستگی از کار به حربه همیشگی یعنی قهر و استعفا و فشار از طریق نیروهای تحت فرمانش خصوصاً در وزارت جنگ روی آورد (ایران، ۲۰ فروردین، ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۵). بلافاصله با کناره‌گیری و حرکت رضاخان به سوی رودهن، هواداران او در ارتش، مجلس، نهادها و محافل سیاسی به دفاع جانانه از رضاخان پرداخته و حتی امیرلشکرهای غرب و شرق به فرماندهی امیرلشکر احمدی و امیرلشکر حسین آقا آماده حمله به تهران شدند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۶۴). اغلب روزنامه‌ها نیز خواستار بازگشت سردار سپه به قدرت شدند، چنان‌که روزنامه «شفق سرخ» با درج مقاله‌ی «پدر وطن رفت» تبعات نبود سردار سپه در قدرت را به ملت و نمایندگان گوشزد کرد (شفق سرخ، ۱۹ اسفند ۱۳۰۳، س ۳، ش ۲۲۸). روزنامه‌ی «ستاره ایران» نیز که از مدافعان سرسخت بازگشت سردار سپه بود، مجلس را بانی کشمکش‌ها و کناره‌گیری سردار سپه دانسته و آن‌ها را گروهی «خس و خاشاک» دانست (ستاره ایران، ۲۰ فروردین ۱۳۰۳، س ۹، ش ۱۶۳). در بیستم فروردین ۱۳۰۳ ش. سرانجام مجلس که اکثریت آن هواخواه رضاخان بودند، با توجه به اوضاع متشنج با فرستادن ۱۲ تن از نمایندگان مجلس پنجم به رودهن رضاخان را برای بازگشت به قدرت قانع کردند (ایران، ۲۱ فروردین

۱. این علما یعنی آیت‌الله نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، حسن طباطبایی، عبدالحسین شیرازی به همراه ۲۵ نفر دیگر کسانی بودند که از عراق اخراج شده بودند و رضاخان چند ماه قبل از رئیس‌الوزرای، سر بزنگاه با تکریم و احترام فراوان به استقبال این روحانیون تبعیدی رفت و گزارشی از عملکرد خود در وزارت جنگ به آنان ارائه داد (شفق سرخ، ۱۳ تیر ۱۳۰۲، س ۲، ش ۲۸).

۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۶). پس از بازگشت به تهران، سردار سپه که پی برده بود دیگر به اندازه سابق به سوسیالیست‌ها نیاز ندارد، سه نفر از اعضای سوسیالیست کابینه خود یعنی سلیمان میرزا، معاضد السلطنه پیرنیا و امان‌الله خان اردلان را در کابینه دوم (۲۴ فروردین ۱۳۰۳ ش) خود کنار گذاشت (ایران، ۲۵ فروردین ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۹). در ادامه، همچنان گروه اقلیت مجلس به رهبری مدرس به سه علت: سوءسیاست نسبت به داخله و خارجه، قیام و اقدام علیه قانون اساسی و حکومت مشروطه و تحویل ندادن اموال متمرّدین به خزانه دولت، در زمانی که سردار سپه سرگرم رسیدگی به واقعه سقاخانه و قتل رابرت ایمری^۱ بود، خواستار استیضاح وی شدند که به علت تحت فشار قرار دادن استیضاح کنندگان، این قضیه مسکوت ماند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۶۹-۳۶۸). پس از خاتمه یافتن قضیه ایمری، سردار سپه که پس از هر اتفاقی کابینه خود را همانند مهره‌های شطرنج تغییر می‌داد، سردار اسعد و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) را، که توانایی و نفوذ فوق‌العاده‌ای در داخل و خارج مجلس داشتند، وارد کابینه سوم (۷ شهریور ۱۳۰۳ ش) خود نمود. این دو نفر در قضیه سرکوبی شیخ خزعل و دادن لقب فرماندهی کل قوا به رضاخان کمک شایانی نمودند.

طبق نظریه نهادگرایی زمانی که برنامه حکومت یا شخصی روی یک مسیر حرکت داده می‌شود، تمایل جبری برای ادامه یافتن به وجود می‌آید و وابستگی به مسیر ناظر بر پیدایش مسیرهایی است که ماهیتاً بازگشت از آنها دشوار است (هاکر، ۲۰۰۲: ۲۴). براساس این رویکرد به دنبال عدم کامیابی رضاخان در استقرار جمهوری، محبوبیت وی به پایین‌ترین سطح خود از زمان کودتای ۱۲۹۹ ش. رسید، لذا برای اینکه بتواند بار دیگر اقتدار خویش را به نمایش بگذارد نیاز به یک اقدام اساسی داشت که وجهه کاریزماتیک خود را دوباره احیا کند (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۸۹). از آنجا که پس از این شکست، سردار سپه دیگر فرصتی برای آزمون و خطا نداشت و باید به هر طریق ممکن با کمک نهادهای حامی‌اش،

۱. رابرت ایمری (Robert Imbric)، قسول آمریکا در ایران بود که در پی خبری راجع به وقوع معجزه در سقاخانه شیخ هادی تهران برای گرفتن عکس به آنجا رفت اما توسط مردم کشته شد و همین مسئله باعث جنجال فراوانی بین گروه‌های سیاسی کشور گردید (فرخ، ۱۳۴۷: ۹۱-۱۸۷).

یعنی ارتش و مجلس، سیری را که برای قدرت‌گیری‌اش در پیش گرفته بود طی می‌کرد، لذا بهترین اقدام در این راستا سرکوب شیخ خزعل بود چون از یکسو از زمان وزارت جنگ توانسته بود یاغیان و گردنکشان معروف را در سرتاسر کشور مطیع حکومت مرکزی کند و تنها منطقه خوزستان هنوز در دست شیخ خزعل قرار داشت و از سوی دیگر شیخ خزعل تنها گزینه نهاد دربار، مدرس و گروه اقلیت مجلس برای رویارویی و مقابله با رضاخان بود و حتی گفته می‌شود بین آنها تلگرام‌هایی رد و بدل شد که در یکی از آنها شیخ خزعل، رضاخان را مسبب خرابی‌های مملکت و بی‌احترامی به قانون اساسی و احمد شاه دانسته (لورین، ۱۳۶۴: ۱۸۸-۱۸۷) و حتی با جسارت تمام شخص سردار سپه را دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت قلمداد کرده بود (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۱۰۲؛ پهلوی، ۱۳۵۴: ۲-۳). رضاخان با این شرایط، چون بحث اعاده حیثیت در میان بود، با تمام قوا به خوزستان لشکرکشی نمود و توانست بدون خونریزی و درگیری و البته با همکاری انگلیسی‌ها بر شیخ خزعل و متحدانش که کمیته «قیام سعادت» را تشکیل داده بودند غلبه کند و شیخ خزعل با ۱۸۰ درجه تغییر عقیده در تلگرامی به مجلس، خود را مطیع محض رضاخان معرفی کرد (مستوفی، ۱۳۴۳: ۶۴۱/۳؛ لورین، ۱۳۶۴: ۲۱۰). رضاخان با افق زمانی و درس گرفتن از گذشته بدون برگشت به عقب و خوش‌بینی نسبت به آینده توانست به این فتح مهم دست یابد، به نحوی که با پیروزی بر شیخ خزعل، به گفته مستوفی، «میخ سلطنت آینده سردار سپه کوبیده شد» (مستوفی، ۱۳۴۳: ۶۴۲/۳) و بار دیگر در بین نهادهای حامی‌اش به ویژه نمایندگان مجلس، که بعد از شکست لایحه جمهوری تا حدودی از وی دور شده بودند، محبوبیت زیادی کسب کرد. سردار سپه با فیصله‌دادن به قضیه شیخ خزعل در یک اقدام معنادار برای مشروعیت‌بخشی به اقداماتش به طور غیررسمی به زیارت عتبات عالیه رفت و در آنجا مورد تکریم و احترام قرار گرفت (قانون، ۲۵ آذر ۱۳۰۳، س ۴، ش ۱۴).

براساس رویکرد نهادگرایی هنجاری، دگرگونی بنیادین نهادهای اجتماعی و قانونی فقط به سادگی از طریق انجام‌ندادن و اجابت‌نکردن بسیاری از قواعد در نظم سیاسی موجود تحقق می‌یابد (پیترز، ۱۳۸۶: ۶۸-۶۷). بر این مبنا رضاخان پس از تصرف خوزستان

برای اینکه یک قدم به تخت سلطنت ایران نزدیک تر شود و دیگر به راحتی کسی نتواند وی را مورد بازخواست قرار دهد، لقب فرماندهی کل قوا را که طبق قانون مختص شاه بود، برای خویش لازم و ضروری دانست، درحالی که دادن این لقب به شخص دیگری نیاز به تغییر قانون اساسی از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی داشت (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/۶۴۸). به دنبال این ماجرا نمایندگان اعلام کردند این اقدام محظورات قانونی دارد اما با فشار و اصرار رضاخان، نمایندگان مجلس با تشکیل کمیسیونی متشکل از ۱۲ نفر از نمایندگان به سرپرستی علی اکبر داور مأمور رسیدگی به دادن لقب فرماندهی کل قوا به رضاخان شدند که سرانجام کمیسیون لقب فرماندهی کل قوای ایران را از احمدشاه سلب نمود و به رضاخان واگذار کرد (عاقلی، ۱۳۶۹: ۵۳). البته زین العابدین رهنا مدیر روزنامه «ایران»، ابوطالب شیروانی مدیر روزنامه «میهن» و کاظم سرکشیک زاده مدیر روزنامه «اتحاد»، که همه از نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی محسوب می شدند، در این راه به داور یاری رساندند و به تئویر افکار عمومی دست زدند (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۶۰). رضاخان برای اینکه در کسب لقب فرماندهی کل قوا با مخالفت گروه قدرتمند اقلیت و منفردین مجلس مواجه نشود، شخصاً با کمک همفکرانش تیمورتاش و فیروز میرزا با رهبر گروه اقلیت مجلس یعنی مدرس وارد مذاکره شد (مکی، ۱۳۷۴: ۳/۳۵۳) و چون مدرس شیخ خزعل را که تنها مهرهٔ مقابله با رضاخان بود از دست داد، به منظور خرید زمان برای تجدید قوا و به دست آوردن شرایط لازم برای مقابله با رضاخان در قضیهٔ دادن لقب فرماندهی کل قوا، مجبور به همراهی با وی شد مشروط بر اینکه نصرت الدوله و قوام الدوله از اعضای کابینه چهارم (۱۷ مرداد ۱۳۰۴ ش.) وی باشند (بهنود، ۱۳۶۹: ۵-۷۴).

با تصویب لایحهٔ لقب فرماندهی کل قوا به رضاخان و با تأیید اکثریت نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی، در حقیقت انقراض قاجاریه اعلام شد (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/۶۴۸). پس از این جریان، روزنامه حبل المتین پیش بینی کرد که رضاخان با توجه به سابقه چند ساله ای که در پشت پا زدن به تمام قوانین مملکتی داشته، با برهم زدن قواعد سیاسی، سلطنت قاجاریه را نیز برخواهد چید (حبل المتین، ۱۱ اسفند ۱۳۰۳، س ۳۳، ش ۶) و دقیقاً پس از هشت ماه این گفته به واقعیت تبدیل شد.

رضاخان پس از کسب لقب باارزش فرماندهی کل قوا، در راستای تضعیف هرچه بیشتر حکومت قاجار چند طرح مانند لایحه نظام وظیفه اجباری، لغو قانون القاب و درجات نظامی، قانون اصلاح تقویم و قانون انحصار قند و شکر را با کمک نهادی بسیار مهم و تأثیرگذار یعنی مجلس پنجم شورای ملی به تصویب رساند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۹/۴-۳۹۶). او در آخرین گام پس از اینکه توانست قدرت نظامی، سیاسی و مالی خود را مسجل سازد با گذاشتن تله‌ای، از احمد شاه محافظه‌کار، که همیشه به بهانه‌های واهی کشور را ترک می‌کرد، خواست به کشور بازگردد. بالاخره احمد شاه بی‌خبر از مسائل پشت پرده و علی‌رغم عدم تمایل به بازگشت، در تلگرامی تصمیم بازگشت به کشور را اعلام کرد و رضاخان از این امر به ظاهر ابراز خرسندی نمود، اما وی را در شرایطی - بحران‌نا - قرار داد که نتواند به ایران بازگردد تا پس از آن با بهره‌گیری از امتناع شاه جهت بازگشت به مملکت، دست به براندازی حکومت قاجاریه بزند (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

مقارن با خبر بازگشت احمد شاه قاجار، به بهانه کمبود نان (انبار غله دولتی در دست رضاخان بود) در تهران، شورش‌هایی با برنامه و حساب‌شده علیه قاجاریه به پا شد که مقصر اصلی را احمد شاه قاجار می‌دانستند. به دنبال این قضیه در تبریز، رشت، مشهد، اصفهان، کرمان و جاهای دیگر نیز کوشش‌های متعددی توسط مقام‌های نظامی برای سازمان‌دادن تظاهرات علیه شاه به عمل آمد و آنان با ارسال تلگراف‌هایی از سراسر کشور به مجلس خواستار برکناری احمدشاه قاجار شدند (کرونین، ۱۳۷۷: ۳۵۹). در حین غوغای تغییر سلطنت قاجار توسط رضاخان، گروه اکثریت نمایندگان مجلس هم به عنوان نهادی که به اقدام وی جنبه قانونی می‌داد بیکار نشستند و زمینه انقراض قاجاریه را فراهم نمودند. علی‌اکبر داور و تیمورتاش با گرفتن امضاء از نمایندگان آنها را به تصویب لایحه انقراض قاجاریه قانع نمودند. همچنین تدین رئیس حزب تجدد از طرفداران سرسخت رضاخان، در غیاب و با استعفای مؤتمن‌الملک، که نمی‌خواست ننگ سقوط قاجاریه به اسم وی تمام شود، به عنوان نایب رئیس اول مجلس پنجم همه‌کاره مجلس شد و با تمام توان سعی داشت این طرح را به سرانجام برساند (مختاری اصفهانی، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۳). گروه اقلیت و منفردین مجلس نیز در قبال تغییر سلطنت دیگر توان لازم را نداشتند که همانند لایحه جمهوری

کارشکنی بکنند. در آستانه تغییر سلطنت، در صف نسبتاً متحد گروه اقلیت شکاف افتاد. برخی از آنها به دلیل یأس و سرخوردگی راه خود را از مدرس جدا کردند و در فراکسیون کوچکی به نام «اتفاق» گرد آمدند. در نتیجه، اقلیت توان سازماندهی پیشین را آشکارا از دست داد (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۸۹). لذا مجلس با اکثریت آراء به نام «سعادت ملت» با پذیرش تغییر دادن اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰ متمم قانون اساسی انقضای سلطنت قاجاریه را اعلام نمود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم: جلسه ۲۱۱).

نتیجه

دوران قاجاریه دوره مهمی از تاریخ ایران بود که در طی این دوره در کشور ایران تحولات و اتفاقاتی بسیار مهم رخ داد که تا این زمان سابقه نداشت. از جمله این که اولاً ایران برای اولین بار تحت سلطه استعمارگران به ویژه انگلیس و روسیه قرار گرفت و ثانیاً در نیمه دوم حکومت شاهان قاجار، برای نخستین بار مجلس و احزابی شکل گرفت ولی به دلایل مختلفی نتوانستند به درستی رسالت خویش یعنی کنترل شاهان و استبداد را در ایران ریشه کن نمایند و همچنان ایران با بحران دموکراسی و نبود قانون مواجه بود. با دخالت بیگانگان و شروع جنگ جهانی اول ایران با مشکل تجزیه و چندپارگی مواجه شد و در این مقطع زمانی بسیار حساس، احمد شاه قاجار به عنوان آخرین شاه قاجار با توجه به شخصیت ضعیفش، توان مقابله و حل مشکلات داخلی و خارجی را از طریق نهادهایی همچون قشون و مجلس نداشت.

درست در این برهه از زمان رضاخان ظهور نمود که برعکس آخرین شاه قاجار دارای جسارت و ذکاوت فراوانی بود و از تمام امکانات برای نیل به قدرت استفاده نمود. رضاخان از بزنگاه‌هایی مانند عدم کارایی مجالس و کابینه‌های پیشین، جنگ جهانی اول و دخالت عوامل بیگانه، که باعث مشکلات و حوادثی در ایران شده بود، به نفع خویش استفاده نمود. وی با طی کردن مسیری با بازخورد مثبت و عقلانی، بدون وقفه و با تمام امکانات از سال ۱۲۹۹ ش. تا ۱۳۰۴ ش. با کارآمدن ساختن نهادها برای به چنگ آوردن قدرت استفاده کرد. رضاخان پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. توانست از نهادهایی که تا این

زمان کارآمدی چندانی نداشتند برای رسیدن به قدرت استفاده نماید و با بهره‌گیری از نهاد قشون، که تا قبل از وی به دلیل نداشتن ساختار درست و قوی، کارایی قابل قبولی نداشت، توانست به همراه نهاد مجلس و با پشتیبانی جریان‌های فکری، نظام سیاسی را کاملاً تحت سلطه مستقیم خویش درآورد. بنابراین اگرچه سرچشمه قدرت رضاخان اساساً نهاد نظامی بود ولی به واسطه ائتلاف هدفمند با گروه‌های مختلف درون و بیرون مجلس چهارم و پنجم شورای ملی، به منظور مشروعیت بخشیدن به اقدامات و برنامه‌هایش، توانست حکومت قاجاریه را منقرض و به قدرت مطلقه تبدیل گردد.

منابع و مآخذ

- آبادیان، حسین (۱۳۸۹). *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبراهامیان، پرواندا (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۱). *احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۴-۱۳۳۳ق)*. تهران: تاریخ ایران.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶). *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: قومس.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸). *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: مرکز.
- اعظام قدسی، حسن (۱۳۴۹). *خاطرات من*. جلد ۲. تهران: ابوریحان.
- بلوشر، ویپرت فون (۱۳۶۳). *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۱). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. جلد ۱. تهران: امیرکبیر.
- بهنود، مسعود (۱۳۶۹). *دولت‌های ایران از سیدضیاء تا بختیار*. تهران: جاویدان.

- پورشالچی، محمود (۱۳۸۴). *قزاق عصر رضا شاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه*. تهران: فیروزه.
- پورآرین، فؤاد (۱۳۸۵). *انقلاب فراموش شده؛ دولت های عصر مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹*. تهران: چاپار.
- پهلوی، رضاشاه (۱۳۵۴). *سفرنامه خوزستان*. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی.
- پیترز، گای (۱۳۸۶). *نظریه نهادگرایی در علم سیاست*. ترجمه فرشاد مؤمنی و فریبا مؤمنی، تهران: جهاد دانشگاهی.
- بیرسون، پاول (۱۳۹۳). *سیاست در بستر زمان تاریخ*. ترجمه محمد فاضلی، تهران: نشر نی.
- تبریزنیا، حسین (۱۳۷۱). *علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران*. تهران: نشر بین الملل.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۷۳). *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*. تهران: جهاد دانشگاهی.
- خواجه نوری، ا (۱۳۶۷). *بازیگران عصر طلایی (سید حسن مدرس)*. تهران: آسمان. چاپ سوم.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۱). *حیات یحیی*، جلد ۴، تهران: فردوسی، چاپ چهارم.
- دیگرار و دیگران (۱۳۷۷). *ایران در قرن بیستم*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- رمضان، عباس (۱۳۸۶). *رضا شاه*. تهران: ترفند.
- ساتن، ال (۱۳۵۶). *احزاب سیاسی ایران*. ترجمه حسین ترابیان. تهران: اطلاعات.

- سپهر، احمدعلی (۱۳۳۶). *ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴*. بی‌جا: بی‌نا.
- شجاعی، زهرا (۱۳۸۳). *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*. جلد ۳ و ۴. تهران: سخن.
- شفیعی، محمود (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: دانشگاه امام صادق.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۰). *نخست وزیران ایران*. تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۶۹). *داور و عدلیه*. تهران: علمی.
- غنی، سیروس (۱۳۷۸). *ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نیلوفر.
- فرخ، مهدی (۱۳۴۷). *خاطرات سیاسی فرخ*. به اهتمام پرویز لوشانی. تهران: امیرکبیر.
- فوران، جان (۱۳۷۷). *مقاومت شکننده*. ترجمه: احمد تدین. تهران: رسا.
- کدی، نیکی (۱۳۸۱). *دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ۱۳۰۴-۱۱۷۵*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- لورین، سریرسی (۱۳۶۴). *شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: فلسفه.
- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۲). *پهلوی اول (از کودتا تا سقوط)*. تهران: کتاب پارسه.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). *تاریخ سیاسی معاصر ایران*. جلد ۱. تهران: انتشارات اسلامی.
- مروارید، یونس (۱۳۷۷). *از مشروطه تا جمهوری؛ نگاهی به ادوار مجالس قانون‌گذاری در دوران مشروطیت*. جلد ۱، تهران: اوحدی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳). *شرح زندگانی من*. جلد ۳. تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۶۱). *تاریخ بیست ساله ایران*. جلد ۱. تهران: علمی.

- _____ (۱۳۷۴). تاریخ بیست ساله ایران. جلد ۳. تهران: علمی.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱). انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۷، تهران: علمی.
- ملکی، حسین (۱۳۷۷). دولت‌های ایران در عصر مشروطیت، تهران: اشاره.
- ملیکف، ا.س (۱۳۵۸). استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: سهامی.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۷۰). جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان بنا بر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد، تهران: روایت.
- نوذری، حسنعلی (۱۳۸۱). احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی. تهران: گستره.
- نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۳۵). رستاخیز ایران. تهران: ابن‌سینا
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم.
- هدایت، مهدیقلی خان (۱۳۴۳). خاطرات و خطرات. تهران: زوار.
- ویلسون، تالبوت (۱۳۹۳). سفرنامه ویلسون در جنوب غربی ایران. ترجمه علی محمد ساکی. خرم‌آباد: شاپورخواست.

روزنامه‌ها و مقالات

- روزنامه ایران، ۲۰ فروردین، ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۵.
- _____، ۲۱ فروردین ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۶.
- _____، ۲۵ فروردین ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۹.
- روزنامه قانون، ۲۵ آذر ۱۳۰۳، س ۴، ش ۱۴.
- روزنامه شفق سرخ، ۱۹ اسفند ۱۳۰۳، س ۳، ش ۲۲۸.

- روزنامه ستاره ایران، ۷ آبان ۱۳۰۲، س ۹، ش ۴۷.
- _____، ۲۰ فروردین ۱۳۰۳، س ۹، ش ۱۶۳.
- روزنامه جبل‌المتین، ۱۱ اسفند ۱۳۰۳، س ۳۳، ش ۶.
- مشروح مذاکرات مجلس چهارم و پنجم شورای ملی.
- آب نیکی، حسن (۱۳۸۶). «رویکرد نهادگرایانه به فرایند تصمیم‌گیری سیاسی» فصلنامه سیاست داخلی، سال ۱، شماره ۲.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷). «تقابل رفتارگرایی و نهادگرایی در علوم سیاسی». فصلنامه حوزه و دانشگاه. سال ۱۲، شماره ۵۵.
- خدری‌زاده، علی‌اکبر (۱۳۹۰). «تقابل اقتدارگرایی و مشروطه‌خواهی در دوره فترت مجالس دوم و سوم (۱۳۳۲-۱۳۳۰ ه.ق)». فصلنامه مسکویه، سال ۴، شماره ۱۱.

کتاب انگلیسی

- Hacker, Jacob (2002) *The Divided Welfare State: The Battle over public and private social benefits in the United States*. Cambridge: Cambridge University Press
- Swell, William H. (1996) *three Temporalities: Toward an Eventful Sociology*, in Terrance McDonald, ed., *The Historic Turn in the Human Sciences*, pp. 245-80. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Tilly, Charles (1984) *Big Structure, Large Processes, Huge Comparisons*. New York: Russell Sage Foundation.
- Marsh, James (1999) 'The Institutional Dynamic of the International Political Order' in Katzoustoin, Peter, *Exploration@Contestation on the Study of World Politics*, MIT Press, Cambridge MA
- North, Douglass (1994). *Economic performance Through Time*, The American Economic Review, Vol.84, No.3.